

آنکه سبب بزرگ بود هیچ وصفی که بمقتضا علی با اموال او می صدیق و غنی او بود
 اقرار اما قدر آنکه تمام شرفها و امتیازها را در وقت سلطنت او تمام یافتند
 معارف که با کسی تقرب و عقوبت اخلاص در عتق نماند به میراث او که فضیلت باغ فانی
 فانی او اول حضرت عالی است و عادات او که معاصرت می نمودی همان بود
 آنرا خود و معالی او را برسد و اقبال چنین شمشیر سلطان و باغ می نمود
خلق کرمی آن غنی علی از بدست ظاهر و مباح اولی عتی نور کاهی با کایه لا
 و واضح در استب عالی بود و مفاصبت بسیار بود اعجاز او از باغ ایدوب جلال مای
 علی سلیمانیه دن برنده فایم خدمت تدبیرین و غلبه تحصیل علم و اولاد استمداد
 وقت بر او در معالی نهاد لرزیده و عنی و واجبه مال الله استمداد او بر وجه چون
 و صفت جسمی در نام سلوک کرمی مملکت حاصلی موش و بوی خود کرمی شام
 عالم و عالی که خوشبو خوش بوی زاده بود و در وقت تحصیل علم و اولاد
 ملاطفا با اولاد و معین اطباء التا را و معنوب بود مقدار اختصاص او بود در
 معاصرت عالی و در استب سیدی عنی و در ایام معالی او بود او صاف آقا بخشای
 در اطراف فرمان و صفایچ جهان بخالی او را ذات بر او بود سبب این قضایا
 هفتاد اشعار با عتق ختاری و گفتار لطافت طوماری و در بر بیاری اشعار
 اول جنب استب سواد کرامت طبع برایت در بزم ظاهر و دیدار او بود
 اولی حقیقت گویا کو کل معالی او می
 کو هر کس عشق تو ترک المیدی نشکر
 چشمک بیاورنی و در دوه خلایق
 ای ماستنده کو مرتضی صید هلال خال
 این سو بوزیک شنبه روزن سوسون کار
 بی ترک المیدی از جفاکان طور در ک آنک
 ما لخصمه سنگ نقتل کلوب ماه نبر
 کو بر میجی و بی باری دشتی ستمند
 کل خدا کلوب ای عشق بیخه باغ عالم

ع

بودم از زهد غنی دم کوزر سیاهی دلمی
 اورب بجان شکر کبیر او لرد که بر بزمی
 سلطان روی زمین پدید بر زمین او لاک فضیله نوزن و قدر بجهادی یک برادر
 مختصری در سلسله طاهر نام است و مختصر علوم و تفکیک فنون و احصاء دور و دور موشش
 ایدوب تا رخسار می بود اولوی و کوچکی فراموشی تو تو ایدوب که در میان ما با خودی
 و آنچه خوشی با منی که برسانه حکوب بر زمین در صحت مردان جهان من و او هر چه در
 در و خوشی که بود نشین تا یک سلطان با یزدخان بر غزل و درستان کوروس
 استان غرت و جلال نکرند دعوت استنکد فضله اول خواجی جمال مکتبها که در
 معارف جامع مردمی سلطنتی ایستادی میان خلقه مشایخ و در ابع اولاد او
 سرور کمال و می رسد که با او روز زود که املا و استی در بر این استادان
 صورت نک غنی را که کوه کاهیه
 شعر کاتبید لیدریا و در جنوبی
 این سخن او زره به در کمان کشاکش
 سوره طار بخش فلجی رفیق تلمی اوق
 صفت کشی در فارسی موصد بلغی و او را در سخن جلی می نامد سینه در
 جیست آن طیار که نعت جو با در هر است
 عین بند باک از عین انوشکین
 سیدی عظمت قضایا که در مله ارم سیر او لاک شهر تیره دن در نامی در صناد
 مکر زاده و مکر در مثال تیره زمان بیدی در حوم حصافه سیدکانشند و صاحبی
 و خطی و مفاصبت و صفا لوده نایب کاتبی و لودی داداماکا کل و بلان کنیزید
 و مثال قلب سال هر ما عشق همیشه و سر کار دن هر کز خندا را و لیب جان مال
 بی فکر و اندیشه بودی از اسکندره و توشان همه فاضلی یکون خدشکار لریدن
 یکی بدقت و زیاده و مروج هم که در حدت و خند مزبور استل امیکما شمه مند شد
 حقا اقدام او در مسمی لیه مارج و حاج با اختار با و کند خودت طبعی با قوه
 قضایا اعتقاد ایدوب سینه رحمان و معینون آجاب تر جان اولاد شواری ملا عنوانه در
 بود که نه نیکو کرم و خاما لرد و کند لیل حرمت عن الدیله خدر روان لرد که لیل

سیدی

۱۵۹

شبهت سیدی